

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدانا لهذا
وَمَا كنا لنجده لولا أن هدانا الله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مَطْبَعَةُ آستان قدس
دربارهٔ آستان قدس

بسم الله

الحمد والثناء لله

ابن كتاب مستطاب

بدر الحيدريه قصيده في

فضائل الحيدريه وادخال شهادت

الولاية في الاذان والاقامة تيمناً وتبركاً من

مؤلفات زبدة العلماء العظام ونخبه الفقهاء

الكرام الفاضل الكامل الخبير العالم العامل

متقن الفروع والاصول وجامع لمعقول والمنقول لكل قوم

المدعو بسيد جواد واعظ شيرازي دامت

وبقلم هيچمدان سيد غضنفر عليان رضوي

زيب رقم پزيرفته وبعطبع مير علي

تاجر كتب مالک مطبع اثنا عشر

واقع لكهنق ولايت هند

حليہ مطبع

پوشيه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي لم يعرف كنه ذاته احدًا
 ولا يحصى جميع نعمائه مددًا ولا مددًا
 رَدَّ على المشركين بقل هو الله احد، وجل
 تاليه لاستغناء ذاته الله القهيد ^و ^س ^ر ^د
 الله من انية بلم يلد ولم يولد ^و ^ص ^ر ^ح
 بالوحدانية بلم يكن له كفواً احد ^و ^ل ^ص ^ل ^و
 والسلام على اشرف مبعوث الهدى
 واكمل مرسل صدق به الدين والستقى
 محمد بن المصطفى، وعلي بن عمه وخليفنا

وقاضی دیونه علی المرکز نضام ولعنة الله
 علی اعدائهم ومعانديهم وناصبي حقوقهم
 الی یوم الحزاء اما بعد چون بمیزین حدیثی که
 بر کس شعری در مدح حضرت شاه ولایت انشا
 می نماید نه در همیشه با و عنایت مینمایند در قیامت
 لهذا این احقر با دوات و خادوم فدا شد شریعت
 سید السوات با قلمت بضاعت چند شعری در مدح
 حضرت ولی الله روحی له الفداء انشا نمودم که شاه
 در سلاک مداحان محسوب شوم اشاره باین مطلب
 باشد که منبر از خریداران یوسف و مقدمه بنم و آنجا
 در باب لزوم گفتن اشهدان علیاً ولی الله
 یورافان واقامت بقصد تمین و تبرک و نام
 گزاروم اولی پداس العبقری
 فی قضیة الحدیثیه اگر چه شرح بسوی

نموده بودم این قصیده را بطریق تحقیق و تدقیق
 لکن چون موفّق بر چاپ شدن او نگردیدم لهذا اول
 مجزّا کرده ام از شرح تا بزودی چاپ شود و شیعیان
 حیدرآباد بهره مند شوند بخوندن قصید و شهبان
 بولایت آن بزرگوار و در شرح خاتمه کتاب بود در اینجا
 اورا مقدمه قرار دادیم و الله المستعان و خیر معین

قصیده

افزینش بر ظل تو و تو ظل خدا
 هر که حق خواست مندی با خود نما
 بجز ایجا و خلا یق شدی غلبه غنا
 خلق گردید از آن زره بجز ذات
 که چه گویند در اوصاف چنین خلق
 گشته ظاهر وجود همه آثار خدا
 میکند خلق کسی را که شود آه نما

ای شهبان ازل کینه عیب
 چون شدی کیت یکسانی او در دیده
 علل باقی و صورت تو گردید بر دیده
 دره پر تو نوزت بجای چه دیده
 صفین در اوصاف همه اله و حیران
 نه خدائی که گویند پرش تو باید
 خلق پر تو بودی خدایا

پور محمد ان را می گفت ترا خوانده بیند
 شد لسان تو در ابلاغ آنانند بی سنی
 عالم علوی سفلی بوجودت بدید
 در قوارق تو بتوح جلوه گراید بجز
 شب مهراج گرفتنی بی ابلاغ و بر
 دستی از غیب با مد ز پس ده
 بودست قعودان کاسه آن شیرینی علم
 بسکه از لوح دولت نکند وی زود
 چون چنین گفت که نزدیک دین
 خود خدا کردی و داد خود را چون تو
 شعله آتش اگر فانی در نار می گشت
 خود بگفتی تحقیقه که منم محمد
 اینک او صفا تو بشنیده و صفت
 تا صبی گفت ایستاده علی علیه السلام

لمن ترا فی زو کشفید نه از دست
 ورنه بگردشید است کس از غله صفا
 گر تو خود را بهمان گوی که هستی بهمان
 این شبه جلوه از تو خود که تواند بهمان
 شبهه تو صفا و کشفید پس ده دنیا
 خود با محمد سل چندان شیر غذا
 گریه دیدیم خلق نشد رضوی سما
 جلوه گشت در اعضا تو بهر خدا
 تا بعد که شوم او و نماز سر و پای
 خود بند خودی جو و خلدند خدا
 چنین شیر گیش کی بندی نار نما
 ورنه کس را نبود زیر این نعم سرا
 در پیش تو ان گفت مدحی شفا
 گفتم آری و انوار علی علیه السلام

صاحبزاد هفت و هشتاد و نیک

او کند مدتی چندین روز چو چلی بر پیرا

مقدمه فی تمییم امر الولاية

چونکه احقر سادات وارد شدم در ولایت بنده بیده لکنه
 دیدم واقعا گنجه است از خطه های ایران در و طرفت از
 اطراف آن نظرم افتاد عینا و میبارا دیدم دو بکر متواج
 را بلکه دو سلطان فی کلاه و اوج را که یکی از آنها مبتلی بد
 و الم و با وجود این اشتیاق من بخرک قلم و زنده احکام
 و فضایل سید امم ایوب وار زبانش مشغول بنکر و
 از برای اشبات و لایه حضرت علی ع و ایما بفکر
 بخوی که هیچ غمی از برای درد خود نخوردی و هیچ سودی
 از مجالسته و مواجسته اینها در زمان نبوهی در بآمد
 را بروی خود بسته و با پرواز از گوشش و قفس دنیا شکسته
 آثار روح از جبهه او سپید و سلامات تحقیق از کلام او

بازشن پیداست ما بدستین نام نگوش شده بلند
 مهرش برامی صید دل اهل حق کند و دیگری ازان
 علامه زمان و در زبد و وسع ثانی مرتبه سلیمان تا ایفای
 و تصنیفاتش از حد اعصاب بیرون و آب چشمش از
 خوف خدا چون رود همچون آفتاب چشمتی من عباده
 العلماء و ولی است برای علمش واضح و تقواست
 بی پایش برای اثبات قبول منشا امر است لایق
 خالقش نامه است از صاحب و آنک لعن الخلق عظیم
 کرمش اثری است از آثار و ان الله لقران کریم نکت
 بیان حکمت آینه اش بیرون از چند و چون و ذیل از حد
 احکامش شریعت غزالی کتاب مکتوبه و سوره
 من و سلوایش لایمسه الا المطهر من رایح روح
 قرآنش تنزیل من رب العالمین و کتاب اثبات
 ولایتش فی روحانیه العمیاء اقبل هذا الحدیث

انتم مد هتوق و دلیل جهالة قدرش بر این میند
و تجعلون رزقكم انكم تكذبون و ابطال ورد
بر منكرش سخن خلقنا كرم فلو لا تصدقون و دلیل
او بر احكام شریعت و لقد علمتم النشأة الاولى
فلولا تذکرون و كفران وجودش موجب لو نشاء
جعلنا ااجا فلولا تشكرون بادی و پیشوای باب
نام شریفش مستی ابی الفضل العباس نعم الرفیق
و الشفیق مرحباً و صحبة الماجد صحبة الحبا
ماتسلسل البدیع بعد انظامها من تیر المدرسه
بعد اندازها و وجوده مختصر فی الارضه
و ما را بیت مثله فی الامکنه فطابق لمسمع
مرقی اذا وصلت فی خدمته و حبیبنا پس بعد
دیدن این دو شخص بزرگوار و ملاحظه بعض از مردمان
خوش الطوار قدری از وحشت سفرو نه دیدن اهل حق

در راه آر می‌دم و شمن صبر و تحمل را دادم و توقف کردن
 چند روز در این ملک را خریدیم دیدم عوام خلقتش جمیع
 طالب و عظم و نصیحت و طالب علوم دینی و او همه با فکر
 و بصیرت و در امور تعزیه دارمی خامس از عبا عظمی ^{سنطی}
 و در اخلاص و رزق با سید الشهدا علیه التحیه و الثنا
 شریکند فقرا و امیر و لکن باین همه اوصاف شنیدیم که
 اسم حضرت ولی الله بعضی در اذان نمی آورند و او را
 نمودند از احقر سادات که چگونه است با وجود اینکه تقیه
 نیست اسم مبارک حضرت امیر را در شهادت نمی برند
 لازم دانستم بر خود که درین باب قدم را بفشارم و
 داد سخن را بدهم در اثبات این مطلب از جهت اینکه سادات
 عاق والدین حقیقی بشوم که فرمودند و انا و علی ابوا
 هذه الاممة و بطریق دلیل جبران ثابت کنم که اسم
 مبارک حضرت ولی الله را در شهادت بسبب قبول عبادت

و اذان لازم است و هر کس تبری کند لابد از ایمان
 بری باشد پس می گویم مستعدنا باشد - اولاً باید دانست
 که اذان و اقامه جزء نماز نیست که اگر جزء نماز بود باید
 اگر تکلم بکنند در بین آن باعث بطلان نماز بشود و حال
 آنکه قائل باین قول نیست نعم و اقامه قوی است که
 نباید حرف زد و لکن این قول هم معمول به نیست چنانچه
 مرحوم شیخ استاد در رساله میفرماید که مستحب است در این
 و اقامه در نماز یومیه و لکن در غیر یومیه لازم ندارد و
 گفتن آن از اینکه جزء نیست شکی نیست پس چنانچه
 واجب نیست بلکه مستحب است و شرط کمال نماز است گفتن
 آن دو نه شرط صحت نماز است پس این مطلب معلوم شد
 فصول اذان آنچه مقرر است هجده است چهار تکبیر و
 مابقی شهادتین و غیره هر یک دو مرتبه است و اقامه
 پنزده فصل است دو تکبیر کم می شود و یک کلام لا اله

الإله الله وراخر بزایدنی دو قد قامت الصلوة
 در اقامت - اینها سطلاب مانبود اصل سطلاب مانسول
 مان این است اقرار بشهادت حضرت امیر المؤمنین آیا
 جزر هست یا جزر نیست و بنا باعقاد جزریة آیا
 نماز یا اذان باطل می شود یا نمی شود بگفتن این کلمه
 مبارکه و همچنین باعقاد عدم جزریة بگفتن آن با
 نقصان ثواب نماز یا اذان می شود یا نمی شود این
 سؤال سائل بود اما جواب ازین سؤال این است که
 سه قول است در مسکه اول واجب الشکر و گفتن آن
 بدعت - دوم - واجب است گفتن آن و گفتن آن
 موجب بطلان اذان است بلکه بطلان نماز - سیم -
 مستحب است گفتن و اگر گفته نشود باطل نیست هیچ یک
 از اذان و نماز و لکن لایشرک و علیها بجز آرمش نظر
 کردن بنا محرم در نماز که یسقط التکلیف و لکن

لا یترتب علیه الجزاء و مثل روزه رفتن و مجرم
 افطار نمودن اینهم ساقط می شود و تکلیف ^{و لا} گن ^{بشر}
 نمی شود ثواب روزه که فرموده است خداوند عالم
 الصَّوْمُ حَرَامٌ وَاَنَا الْحَرَامُ بِهِ و در باب نماز فرموده
 اِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْاِضْيَاعِ
 اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ مِنَ الْمُتَّقِينَ یعنی قبول شدن این است
 که لا یترتب علیه الجزاء اما سقوط تکلیف است
 اگر بگویی چگونه می شود که سقوط تکلیف باشد جزا نشد
 جواب میدهم مانع از خودش بود و بخوبیست نظر کن در فطرات
 حرام نکند تا جزا داده شود پس مؤذعهاش همان است که
 نمی کند چه روزه فحقی و نماز نیکوی که اگر نماز نکرده و نظر کرده بود
 و وعده با او میکرد پس عذاب نکرده اما ثواب نماز را هم
 این نه نماز می بود که از او خواسته بودند پس میگوئیم درین
 قول اول و دوم اذراط است و تفریط و قول سوم حق است

خیر الامور اوسطها از قبیل لاجیر و لا تفویض بل امر
 بین الامرین پس اول روی کنیم آن دو قول را و بعد
 اثبات می کنیم مستقیم را بادل و برابر این قاطعه را بطلان
 قول اول پس می گوئیم که معنی بدعت چیزی تازه را می گویند
 که در دین نبوده و شارح او را مقرر فرموده و کسی باید
 و او را داخل دین نماید و مردم را با و بخواند که سابق
 در حدیث حضرت صادق ع گذشت در معنی شرک
 که فرمودند من قال للحصاة نواة وللنواة
 حصاة ثم دان به پس حال بیچینیم که ولایت
 حضرت ولی الله و اقرار گرفتن بان از خداوند
 عالم رسیده و پیغمبر ص مامور بگرفتن اقرار بولایت
 پیغمبر ص شده یا نشده اگر بگوئی نرسیده نشده
 هست مامور بگرفتن اقرار می گوئیم اولاً مسلمانی واجب
 که تازه باشد بلکه ثبوت این ولایت برای حضرت

ولى الله قبل از خلقت آسمان و زمين و عرش
 و كرسى و لوح و قلم بوده چنانچه در حديث حضرت
 صادق ع به فضل كسيفرمايد اى مفضل اسمهم
 مكتوب على الاجار و على الاوراق الاشجار
 و على اجفحة الاطيار و على ابواب الجنان و
 النار و على العرش و الافلاك و على اجفحة
 الاملاك و على حجب الجلال و سادات العرش
 و الجلال يعنى نام محمد ص و آل محمد نوشته شده است
 بر سنگها و بر برگهاى درختان و بر بالهاى مرغها
 و بر در بن بهشت و جهنم و بر عرش و افلاكها و بر بالها
 ملايكها و بر مجاهباتى جلال پرده نامى عز و جمال
 و نیز فرمودند اى مفضل ان العرش لا تستقر
 حتى كتب عليه بالنور لا الاله الا الله
 رسول الله على ولى الله ع

از خلق شدن آرام نگرفت تا با او نوشته شد
عنه طینه لاله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله
و ایضا آنحضرت فرمودند ای منضم قسم بخدا که
عزوجل که مستوجب نشد آدم باینکه خلق کند او را خدا
تعم بدست خود یعنی بقدره خود که دست کنایه از قدرت
است و بدد در او از روح خود مگر بسبب ولایت علی بن
ابی طالب و برایش عیسی بن مریم آیه للعالمین
کفر بخصوع و ولایت علی بن ابیطالب و
که بار خود آن بزرگوار که بر روی زمین سجده
ادعیه و طین و چنین فرمودند معش
نشدیند بلکه گرفت خداوند عالم اقرار بولایت
الذو و این عبد الله بن عمر و علی بن الحسین که
سوی آن بزرگوار میفرموده و باید که یوشع مبتلا شد در لطن
کلیت مامور بوقوف او در ولایت علی بن ابی طالب

حضرت فرمودند چنین است و او را بردند لب دریا
و صد از دند بجا هی که آتش خون بود حضرت ^{سؤال}
کردند بچه سبب بود که خداوند یونس را مبتلا کرد
همان فرمایش حضرت ^{ابو} بعضی رسانید پس این خیار
استواره متکاثره ثابت شد که شهادت بولایت
امرتازه نبود که از شایع نرسیده باشد پس مراد بعت
چه چیز است اگر کسی بگوید راست است اقرار شهبان
در انبیا و اوصیا گرفته شد لکن اقرار
بسیار است و در انبیا و اوصیا نرسیده
چرا که اگر رسیده بود پس در ^{رسول} ^{محمد}
باید این کلمه گفته شود جواب ^{مسئله} از اینکه
ما اکل محمد را منقسم و ترجمه بدیم که ^{خدا}
در رسول ^{محمد} را معنی کنند ما بشنومیم و قبول ^{نمایند}
فهم ما بکلام ایشان نرسید پس باید بشنومیم از

که حضرت امیر و همچنین حضرت رضاعه فرمودند
 ما یستقیم ثالث شروط لا اله الا الله یعنی اگر
 کسی شهادت دهد بحدانیت خدا و رساله حضرت
 رسالت پناه ایمان او تمام نیست تا شهادت ندهد
 بولایت علی بن ابی طالب و یازده فرزندش
 پس اینکه در زمان بعثت حضرت این کلمات را جاری
 نشد بسبب این بود مردم بیک تیره و خشیت نگاه کردند
 متذکر از نماز و از حضرت نشوند چه اگر هنوز اسلام نداشتند
 داشت اگر عرضه میدادند بآنها ولایت اگر در نظر
 قبول میکردند هزار نفر قبول نمی کردند تکلیف شاق
 می شد باید همین چند نفر معدودی هم که بی غیر برگزیده
 کردند بآنها ایم جهاد شود کشته شوند پس که باقی
 می ماند برای جهاد کردن بکفار و جمع شدن دور غیر
 مشکلی بر نمی آید در این باب تا خوب واضح شود مطلب

پس نظر کن بحیوانی را که میخواهند بار بار و یکشنبه اول
 جلی بروی او می اندازند تا پشت او گرم شود بعد از
 چند روز که او را بجل گردانند کم کم خورجین بی بار
 بروی او می اندازند و همچنین تا کم کم از بار بچشم میگیرند
 تا بجای می رسد پنجاه من بار او میشود اما اول اگر بخواهد
 امتزاج بار او نماید اول شل می شود و بعد هم خواهد بود
 چه چیز است که کن با طفل در یکتب خانه اول چه طریق
 حروف را نشان بیاو میدهند و کم کم بجای می رسد
 که حروف را که شناخت خود بیش خود میخواهند پس حضرت
 رسول م حکیم است می داند کسانی که بت پرستی میکردند
 و پدران ایشان بلکه پدران ایشان خدائی بنی داد
 و همه مشرک بودند آنها را دعوت بوحدانیه شد کرد
 اجابت کردند و دعوت برسالت کرد بعد از زمانها
 طویل بندرت و بزور زوال فقر قبول کردند چگونه

یکم تبه و داخل کنند شهادت بولایت را این بود که بعد از آنکه
 قوت گرفت آنوقت امر شد بلغ ما انزل الیک
 من ربک یعنی چیزیرا که سابقاً بتو رسانیده بودیم
 و ما مور باظهار آن نبودى حال ظاهراً و اینست
 که چگونه او را مقابل برابر جمیع چیزى که نازل شده
 داشته است خدا و فرموده است و ان لم تفعل
 فما بلغت رسالتہ یعنی اگر این یک کار را نکردی
 پس گویا هیچ چیز از امر رسالت را بجای نیاوردی حال
 این نه از باب عظمت امر ولایت است که خداوند عالم
 چنین فرموده و ایضاً فرمود الیوم اکملت لکم
 دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم
 الاسلام دیناً پس همین هم دلیل بر قول حضرت
 است که ما ثالث شرط لا اله الا الله هستیم
 پس چگونه می شود گفت که اقرار بشهادت ولایت

بدعت است یعنی داخل دین نبوده چرا که ما می گوئیم
 ولایت بوده در وقتیکه هیچ دین نبوده پس چگونه
 سیگونی بدعت است و از شارع نرسیده اگر بگوئی
 پس چرا بعد از تبلیغ رساله امر ولایت امر نقرمودند
 که اشهدان علیاً ولى الله بگویند جواب می‌دهم
 مگر خود الهی قرآن را که میفرماید و اذا فرغتم مما
 والى دولتک فانزعبت سائر عینک و تفاسیر سیرت
 از فرغ امر رسالت منصب کن علی را بجای خود
 و این نمی‌شده مگر بعد از رحلت حضرت از دنیا بی
 از آن هم دیدی چه کردند و همان عداوتی را که در خدمت
 نتوانستند ظالمین کنند آنروز رحلت کردند پس چنین
 امری را چگونه می‌شد در زمان خود حضرت بگویند
 که مردم بنور از دین آید و با جود او این امر حکم کردند
 و اگر بخوابی مثل محسوس برای تو بر هم تا خوب واضح

مثلاً بیگانه سلطانی فرزند خود را ولی عهد خود گردانند
 یا یا رسم اینست که حال که خطبه ولی عهد خوانند
 سکه هم بنام ولی عهد بزنند یا خطبه می خوانند لکن
 سکه را بعد از رحلت و فوت سلطان میزنند پس خطبه
 را خوانند حضرت رسول که فرمودند الا من کنت
 مولاه فهذا علی مولاها پس بنام حضرت
 باید بعد از امر رسالت باشد نه در زمان رسالت
 که قهوا یعنی بطور کلیه موجب استی الامر سلطان است که زنده
 باشد و سکه با هم دیگری باشد و ایضا اگر خواری
 ثابت کند مطلب ازین واضح تر که حضرت رسول
 بعد از اینکه فاطمه بنت اسد را دفن نمود و تعلقین فرمودند
 فرمودند پسر من جعفر بن عقیل علی بن ابی طالب است
 صحاب عرض کردند یا رسول الله چه فتنه بود و فرمودند
 در قبر از فاطمه سوائل از وجه انبیه کردند گفتند و سوائل

از رساله کردند گفت سوال از ولایت کردند تا نقل
 کرد و شدم کردم گفتیم بگو پسرم علی ابن ابی طالب
 پس چگونه میتوانی بگویی بدعت است اگر بگویی پس
 چه جواب میدی از خبری که نقل میکنند او را مرحوم صدوق
 که او حال شهادت ولایت در اذان و اقامه از وضع
 مفوضه است که ایشان طائفه از خلافت هستند می
 جواب میدیم که هر خبری که نقل کردد لازم ندارد و در
 صحیح باشد چرا که خود شیخ صدوق ره هم خبری نقل
 میکنند در سهو حضرت رسول پس درست است
 حضرت رسول سهو میکردند و حال آنکه ما ثابت کنیم
 در همین کتاب یعنی شرح قصیده باشد که نسبت سهو ابی
 و وصی دادن سهو است چنانچه مرحوم سید مرتضی عینی
 نقل خبر سهومی فرساید اما نسبت سهو ابی جناب
 صدوق ره بدیم اولی است از آنکه حضرت رسول

بدیهیم پس اولاً جواب سید بهیم موروثیّه بود امام^{۱۴}
 چنین فرمایشش داده اند مثل در وقت ضرورت
 خطاب بهارون رشید میفرمایند یا امیرالمؤمنین
 عیون الاخبار حضرت رضا بهین که موسی بن جعفر^{۱۵}
 چنین میفرماید و همچنین بسیار خلفا ربی عباسی
 خطاب کرده اند پس خبر وارد است که خلفا امیرالمؤمنین^{۱۶}
 اند و این یک دو خبر قبیل همین اخبار است دلیل
 بر آنکه موضع تقیّه بوده همان لفظ مفوضه و علی^{۱۷}
 که در حدیث است دلالت دارد بر مطلب چرا که تعبیر^{۱۸}
 در حدیث سلمان حضرت امیر فرمودند نزلونا عن
 الربوبیة و ارفعوا عنا حظوظ البشریة فانا
 عنه منزّهون و عما يجوز علیکم بعدک
 قولوا فینا ما استطعتم فان البحر لا یذوق
 و سر الغیب لا یعرف و کلمة الله لا توصف

من قال هناك لعمر و هم و هم فقد كفر
 بچشم بصیرت و نظر حدیث شریف بنا که چگونه حد
 دست نمیدهند از برای شناختن خودشان که ما
 خدا ندانید و اوصاف بشری را بهم از ما بیندازند پس
 چگونه می شود بعد ازین کلام کسی که شهادت دهد که
 علی ولی الله است غالی شده باشد غلو در وقتی است
 که آنها را خدا بدانیم نه ولی خدا پس ظالمی شود که مورد
 تقیّه بوده که چنین فرموده اند و دیگر آنکه این یکت و خیر
 کجا معارضه میکنند با این اخبار و آیات وارده در
 امر ولایت و حال آنکه دیدی که خدشه در متن حدیث
 کردیم بعون الله می شود که بگوئیم خیر در وقتی است
 که کسی واجب اند گفتن او را و جزو هم بداند بطریق
 جزئیة او کند و ایضا می گوئیم عدم رواج این شهادت
 در زمان حضرت رسالت و دلالت ندارد بر عبودیت